

یک یاد داشت کوچک در مورد یک خط بزرگ

آیا اینکه مینویسند ح ۰ د ۰ خ ۰ ا (حزب وطن) و یا حزب وطن

(ح ۰ د ۰ خ ۰ ا) درست است؟

این درست است که در فقدان یک تفسیر سلام از گذشته، هر آینده‌ی منبعث ازین تفسیر به بیراهه می‌رود و محصول چنین روشی بجای یک نتیجه متناسب یک تصویر «مضحک فوری» از گذشته را کف دست ما می‌گذارد و در تاریکی‌های وهم انگیز این تصویر پای داوری‌های ما هر بار بسنگ انحراف اصابت میکند و در نتیجه هر قدر در دالان‌های این تفسیر نا درست گام بر میداریم فر آورده‌های مان چیزی جز تداوم اشکال و مظاهر قرینه سازی‌های ذهنی ناشی از یک انحراف نیست.

شاید حکمت این نتیجه‌گیری با این واقعیت گره می‌خورد که شیرهء انباشته شده‌ی نگاه ما به گذشته، در قالب‌های پراتیک بالنده‌ی نقد و بررسی درست جا بجا نمیشود و نطفه‌ها خام و با عوارض سوء تشکل بیرون می‌آیند.

گرچه این بحث در حوزه‌ی نقد تاریخ، علوم، فرهنگ و سیاست، مقولات، مفاهیم و احکام مرتبط به این عرصه‌ها از جایگاه ویژه‌ی بر خوردار اند و دامنه‌ی وسیع دارند که به ان نمی‌پردازیم، ولی می‌خواستم ازین شاهراه مدخلی را بسمت بحث دیگری بگشایم که گرهء عجیبی را در ریسمان تسلسل نتیجه‌گیری‌های ما از دو واقعیت تاریخی در دو برهه‌ی از تاریخ، سر راه ما قرار داده است و ظاهراً نقد بیروح و امیخته با درک بیمار ازین

دو واقعیت تاریخی از همین گره، بر گستره‌ی داوری‌ها اویزان است. دیربست که عده‌ی از قلم‌بدستان و روشنگرانی که مصروف بازگشایی بحث‌های سیاسی و تاریخی‌اند، هنگامی که پای جریان‌های سیاسی دهه‌های پسین بخصوص ح.د.خ.۱۰ و یا حزب وطن در جریان این بحث‌ها در میان می‌آید، آموزه‌ها و بنیاد‌های فکری و سمت‌وسوی پراتیک تاریخی این دو جریان متفاوت از هم، در هاون یک «ساده‌سازی» کوبیده می‌شوند و ترکیب نا درست ح.د.خ.ا (حزب وطن) و یا برعکس انرا تحویل می‌دهند و بدین ترتیب خشت کجی را در تهداب ورود به بحث‌های سیاسی و تاریخی می‌گذارند و این اشتباه مسبب آن می‌شود تا دیگران نیز ازین نمونه پیروی کنند و اینک «تا ثریا می‌رود دیوار کج».

چرا این مسئله مهم است؟

- اگر این قوس‌های تحمیلی و اضافی را انکشاف بدهیم و به اصطلاح «رفع قوسین» نماییم بوضاحت دیده خواهد شد که قانون ترادف را بر هم زده ایم و یا انرا رعایت نکرده ایم و مفاهیم تعریف شده‌ی متفاوت از نظر شکل و محتوا را همخون و هم وزن پنداشته ایم.

- نتایج هر نوع نقد و بررسی پیرامون اجزای این ترکیب نا درست، با توجه به پسوند‌های اضافی در آن به بیراهه کشانیده می‌شوند و ثمره‌ی چنین روشی، شگوفایی بذری موازین زیانباریک خطای سیاسی و عقب مانده گی فکری در زمین باور‌ها و داوری‌های ماست.

- آنچه بعنوان تحلیل و نقد پیرامون این ترکیب نا درست تحویل داده می‌شود، مظاهر سوء درک در شناسایی واقعیت‌های تاریخی را بیشتر تقویت می‌کشد.

- و نیز این مسئله برای آن مهم است که ح.د.خ.ا و حزب وطن بعنوان دو تجربه تاریخی در دو برهه متفاوت تاریخی ظهور کرده‌اند و در دو برهه متفاوت تاریخی به دلایل متفاوت تاریخی به زوال فکری و تشکیلاتی رسیده‌اند و هر کدام ازین دو، بار مختصات سیاسی اقتصادی و اجتماعی اثر گذار بر روند شکل‌گیری اندیشه و عمل دوران خود را بر دوش

میکشند. ازینرو این مسله نه تنها بیک بحث ساختاری منحصر نمیگردد؛ بلکه به ان خصلت عمیقا تاریخی میدهد و نا دیده گرفتن این زمینه ها به نوعی سهل انگاری در درک تاریخ می انجامد.

چه کسانی مرتکب این اشتباه میشوند و چرا؟

۱ - انهاییکه تا کنون از درک این تفاوت عاجز مانده اند.

۲ - انهاییکه این تفاوت را درک کرده اند.

- آنی که فرصت نیافت تا این تفاوت را درک کند، در تحت افسون یک روش احساسی، برای بیان این عاطفه که هنوز به داعیه ارمانهای مشترک پایند است و هیچ بهانه ی که خط فاصلی میان او و ارمانهایش بکشد را نمی شناسد، این اشتباه را مرتکب میشود، جفا های علاج ناپذیر و خیانت های اشکار و پنهان و بار اثرات منفی تراژی فروپاشی حاکمیت سیاسی که به ان متعلق بوده است، بخشی از فضای ذهن او را مُسَخَّر گردانیده چنانی که درون مصیبت دیده ی خود را سنگر بندی میکند و هر ان لحظه با جوشنی از عواطف پاکِ تعهد، آماده ی پیکار با آنهایی است که بر او تاخته اندوخیمه ی ارزو هایش را اماج طوفان های خانه بر انداز ساخته اند. این حالت خاصی از تبارز عاطفی برای بیان و اعلان شکست نا پذیریت و در پی چنین وضعیتی مغز تفاوت را با پوسته ی احساس و عاطفه می پوشاند و مینویسد که ح ۰۰د۰خ ۱۰ (حزب وطن) و یا بر عکس ان. درینجا ذهنیت سیاسی مداخله ندارد و بیشتر این روش بنیاد ارمانی دارد تا نگاه سیاسی.

- انهاییکه این تفاوت را بخوبی درک کرده اند، ولی در پی ملحوظات خاصی حاضر نیستند دست ازین دو قلو بازی ها و قلوبسازی های سیاسی بردارند و پیوسته مفهوم ح ۰۰د۰خ ۱۰ را با مفهوم حزب وطن بگونه ی مترادف مینویسند تا برهنه گی یکی را با

حجاب دیگری بپوشانند و هنگام داوری های شان خطا ها و ثواب ها را منصفانه و مساویانه تقسیم کنند تا حق به حقدار برسد و مداخله را در ان ظلم می پندارند .

اشکار ترین محصول این بازی انست تا ماهیتِ فکری و نظریاتی افتراقِ موجود میان این دو جریان سیاسی را تا سطح یک پراکنده گی محضِ تشکیلاتی پایین آورند و راه برای باز یابی ان محوری که بیک انتخاب فکری می انجامد را مسدود کنند . شاید یکی از عواملی که حزبی های دیروز را باهم کلاویز کرده است و تبعید های اجباری از محیط فکری حزب وطن را سبب شده است را در میدان همین بازی باید جستجو گردد . چرا جزایری که در چار چوبِ تفکرِ مبارزه طبقاتی و پیروی از جهان بینی علمی انقلابی مارکسیزم و لیننیزم (اخشیج های بنیادین بستر اندیشه یی ح ۰ د ۰ خ ۱۰) می اندیشند، با وصفی که از آستین همان حزب وطنِ دیروز سر برون کرده اند، رغبتی به بنیاد های فکری حزب وطن ندارند؟ و یا چرا حزب وطن که در چارچوب اندیشه سیاسی مصالحه می اندیشد مفهوم جهان بینی علمی انقلابی مارکسیزم و لیننیزم و به تبع ان مبارزه طبقاتی را بعلتِ خصلتِ غیر طبقاتی معضلاتِ انباشته شدهء سیاسی و اجتماعی رد میکند و انرا بعنوان یک تجربه ناکام تاریخی می شناسد؟ دقیقاً اینجا پای یک پراکنده گی ساختاری در میان نیست ، اینجا پای ان تفاوت های نظریاتی در میان است که فلسفه تضاد دید گاه های نا همگون در میان این دو جریان سیاسی را رقم میزند . ازینرو، و بر بنیاد درکِ نا درست این تفاوت است که برای این موازات محل تقاطعی را در ذهن مان ترسیم میکنیم، گیرم که ما این اختلاف نظریاتی را در نظر نگرفتیم و تلاش ها برای تاسیس یک خانواده به اصطلاح بزرگ به نتیجه رسید، خوب حالا با این خانواده سیاسی بزرگ دارای دو نظریه سیاسی چه مشکلی را و به چگونه حل خواهیم کرد؟ مرام و خطوط اساسی اهداف این خانواده را چگونه تدوین کنیم ؟ شاید بهتر ان باشد که بقول شاعر، پیش از ستاره بازی به فکر اسمانی شویم ، با دو روشِ سیاسی متفاوت نمیشود هدف را درست تعریف کرد زیرا تخم های دو زرده یی جوجه های معیوب بیرون میدهند . اینجا پای ارمان می لنگد ، از عاطفه و احساس خبری نیست اما دستِ ذهنیت سازی بقدر کفایت دراز است .

- کتگوری سوم انهای اند که با وصف درک تفاوت های ریشه یی و بنیادی میان جایگاه تاریخی و مولفه های نظریاتی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و حزب وطن پیوسته صورت این دو جریان تاریخی را با تحمیل پسوند های نادرست ارایش میکنند تا هنگام نقد و بررسی با یک تیر دو فاخته را شکار کنند و هر دو جریان را بعنوان جُفتِ برآمده از رجم یک برهه تاریخ بی درد سر، سرزنش کنند و در یک محکمه ی صحرایی به شلاق ببندند تا هم لعل بدست آید و هم دل یار نرنجد.

این روش ریشه در بیزاری و سر خورده گی ناشی از یک تظاهر به هدف بیان استقلالیتِ تصنعی دارد که به تقابل اشکار با ارزش های تاریخی و انکار نقش جاذبه های فکری این دو جریان بر روند بیداری و بالنده گی نهضت روشنفکری دهه های پسین افغانستان می انجامد.

علاقمندان این روش، گذشته را تردید نمیکنند بلکه در بست انرا رد میکنند ، هیاهوی بیرون را نمی بینند و در حجره ی استقلالیت و معصومیت خویش به اعتکاف نشسته اند، از جمع بریده اند و در فردیت خویش مصلوب اند و حاصل این روش نه تحویل و تولید بلکه تحریم است . اینجا پای انزوا و درماندگی ناشی از یک معلولیت فکری در میان است . و اما:

صرف نظر از اینکه ح ۱۰ خ ۱۰ و حزب وطن بعنوان دو پدیده ی سیاسی کیفیتاً متفاوت از هم ، بستر ها و برخاستگاه های متفاوت تاریخی دارند، فلسفه ظهور این دو پدیده تاریخی و حکمت وجودی آنها نه تنها به تفاوت این بستر ها منحصر نمیگردد ؛ بلکه ویژه گی های ساختاری و بنیاد های فکری ، افزار، وسایل و شیوه تحقق این اندیشه ها اساساً نه در یک ترادف بلکه در تقابل قطعی قرار دارند و موازاتِ بلا تقاطع نهفته در شیوه برخورد با تاریخ و سیاست میان آنها بدلائل فراوان هرگز فرصت اشتراک نمی یابند ، الی اینکه یکی ازین محور ها اصل پذیرفته شود و دیگری به فرع بپیوندد . ولذا بنا برین توضیح تعیین یک ترادف در میان این دو تجربه تاریخی نه تنها نتیجه یک سهل انگاری ؛ بلکه یک خبط بزرگ سیاسی است .

این درست است که حزب وطن در نتیجه یک نقد هوشمندانه ی تاریخی از ح ۰ د ۰ خ ۱۰ نتیجه شده است اما نباید فراموش کرد که محصول هر نقدی تکرارِ موضوع مورد نقد نیست و این پنداشت اصل مدرن بودن و ظرفیت تفسیری نقد را زیر سوال میبرد. حزب وطن محصول یک تردید و بازنگری در گذشته ح ۰ د ۰ خ ۱۰ افغانستان است که به تاسیس میدان های کیفیتا جدید سیاسی انجامید، ایستادن در مقام انکار این تردید به اصالت نتیجه گیری های تاریخی صدمه میزند.

حزب وطن صاحب متصرفات فکری و تاریخی خود است و هیچنوع اجباری مبنی بر قبول چنین ترادفی را نمی پذیرد. اندیشه سیاسی مصالحه بعنوان سیستم و یا مجموعه یی از نظریات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی معرف طرز تفکر سیاسی حزب وطن است که کلیت پاشیدگی های ملی و اضطراب سیاس ناشی از انرا در یک دایره انتظام و توازن بسمت محور های با اعتبار تعادل هدایت میکند و در هر پلو زدن وسعت فاصله های اجباری و تباعد ناشی از انرا بسود همجوشی ها و تقارب پایدار ملی در هم می شکند و منظومه نا متعادل روابط اجتماعی را بیلانس میکند و در نتیجه تحقق این اندیشه است که انسان (بطور عام) نه بگونه (طبقه بندی شده) در زنجیر قرارداد های متعادل اجتماعی نقش حلقه متحرک را بازی میکند و به باز یابی هویت مسخ شده خود میرسد و درست در بستر چنین جایگاه نظریاتی است که اندیشه سیاسی مصالحه در گستره فکر سیاسی امکان بعثت می یابد و خط فاصلی میان دید گاه های ایدلوژیک و طبقاتی ح ۰ د ۰ خ ۱۰ و بنیاد های فکری حزب وطن مبنی مصالحه ، دیلوگ بین الافغانی ، گذار از مفهوم تنگ نظریاتی (حاکمیت یک گروه سیاسی) بسوی مفهوم (توسعه همگانی حاکمیت مردم) و انصراف از تعریف های (خشن حزبی) حاکمیت سیاسی کشیده میشود. نباید با قرینه سازی ها و کجروی های ذهنی تفکیک میراث فرهنگ سیاسی و واقعبیت های مرتبط به انرا از مسیر اصلی ان منحرف ساخت و نسل امروزو آینده را در باتلاق یک گمراهی زمینگیر کرد و این خیلی غیر منصفانه است زیرا:

- نسل امروزو آینده محتاج درک سالم از گذشته تاریخی خود اند .
- نسل امروز و آینده محتاج آموزش های جدی از راه تفسیرهای متعادل و مطلوب از گذشته و منتظر دریافت پاسخ های روشن برای پرسش های اکتونی تاریخ اند .
- نسل امروز و آینده باید اثرات واقعیت های تغییر یابنده سیاسی بر جریان شکل گیری تاسیسات سیاسی گذشته و نقش جاذبه ها و انگیزه های سیاسی اثر گذار بر این روند را بدانند .

اینجا مسله بر سر (این خوب است و ان دگر بد) نیست ،اینجا پای تسلط بر شناسایی و وقوف کامل بر درک بیرون از ساخته های ذهنی در مورد واقعیت هایی ست که بدون تفسیر سالم ان نمیشود شهنامه تراژیدی انقطاب دردناک اجتماعی و اضطراب هولناک سیاسی جامعه افغانستان را ورق زد و برای دفتر مسولیت های آینده عنوانی انتخاب کرد .
دادن معلومات نا درست،اشاعه فر آورده های ذهنی و ترویج فرهنگ ساده سازی و ساده نگری در آموزش و شناخت واقعیت های تاریخی نه تنها باز مانده گان این دو جریان سیاسی متفاوت را متردد میسازد بلکه جستجو گران نسل آینده را نیز در غبار داوری های آمیخته با بر داشت های ذهنی و بیمار از وادی حقیقت بسمت خرابه های غفلت و انحراف میکشانند . خیلی بهتر است که این دو جریان سیاسی بعنوان دو تجربه تاریخی که هر کدام دارای متصرفات فکری و بنیاد های اندیشه یی کاملا متفاوت از هم اند در بالین یک نگاه عاری از ذهنیت سازی های متداول و دور از تسلط انگیزه های احساسی و اسطوره پردازی بگونه مستدل تفسیر گردند .

تصور هر گونه اختلاط ژنتیک فکری در دایرهء توضیح فلسفه وجودی و ظرفیت های اندیشه یی این دو واقعیت تاریخی حاصل یک پرداخت ذهنی بعد از فرو پاشی حزب وطن است و غیابت این ترادف در ادبیات معمول حزبی و دولتی انزمان مصداق این نتیجه گیریست .